



19 آگست 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش هفتاد و پنجم)

(به ادامه گذشته: قیامها و سرکوبهای مصیبت بار)

شورشها در قطغن و بدخشان: مثل مباحث گذشته، بازهم میخواهم شرح موضوع را از کتاب سردار اسدالله خان سراج (خواهرزاده محمدنادرشاه) آغاز کنم؛ او می نویسد: «از این واقعه [قیام و سرکوبی مردمان کوهدامن] چندروزی نگذشته بود که سروصدای ابراهیم بیگ لقی (باسمچی) از قطغن بلند شد. موصوف درمقابل پیشرفت دولت شوروی درشمال دریای آمو و اشاعه مسلک کمونیستی در دول آسیای میانه قدهلم کرده از خود رشادت زیاد نشان داده و باقوای شوروی مجاهدانه جنگید؛ بالاخره تاب مقاومت نیاورده به افغانستان مهاجرت نمود. حکومت افغانستان ابراهیم بیگ و اطرافیانش را بآبادن زمین درقطغن مصروف ساخت. در دوره سقوی تعیین سیدحسین به ولایت قطغن بعضی نا آرامی ها را بار آورد. برای فرونشاندن آن، سیدحسین از ابراهیم بیگ کارگرفت و ویرا که تا آنزمان به آرامی امرار معاش میکرد، وارد صحنه زد و خورد نمود. بعد از اغتشاش مجدد در شمال کابل - کوهدامن، ابراهیم بیگ ب فکر تصرف قطغن و بدخشان افتاد و شروع به تاخت و تاز کرد. برای تنظیم آنوالی احمدعلی خان رئیس اردوتعیین گردید. ابراهیم بیگ بالای خان آباد تعرض کرد، احمدعلی خان با قوای عسکری به مدافعه پرداخت و نگذاشت که داخل خان آباد شود. چون ابراهیم بیگ با خود سوارکاران ماهری داشت و خودش نیز سوارکار ورزیده بود، چنانچه عساکر شوروی را برای چندین سال مشغول کرده بود، از نقطه ای به نقطه دیگر می تاخت و تعقیب آن خالی از اشکال نبود. همان بود که نادرشاه، سپهسالار شاه محمودخان را با یک غنند عسکری و تعدادی سوارشاهی سروس و رکابی که جمله تقریباً یک کاندک سوار می شد، از راه واخان فرستادند.»

سراج در ادامه می افزاید: «سپهسالار شاه محمود خان باوصف خطر حمله سواران ابراهیم بیگ که به هرطرف پراکنده بودند، خود را به قطغن رسانید و چون در آن سمت سابق ماموریت داشتند، مردم را می شناختند و با سران قوم آشنا بودند، مکاتبه را آغاز کردند. اهالی قطغن که با اسپ سروکار داشتند، درهر قریه شان گندم و جو موجود بود، از این رو ابراهیم بیگ و سوارانش همینکه ازیک جا شکست خورده به جای دیگری می تاختند، از ناحیه تهیه علوفه برای اسپان شان مشکلی نداشتند. بنابراین سپهسالار شاه محمودخان امرصادر کرد تا تمام دهات علوفه طرف ضرورت خود را نگهداشته متباقی آنرا حریق کنند. اینکار صورت گرفت و طرف مقابل به مضیقه دچار شد. بعد از محاربات طولانی که تقریباً شش ماه را دربر گرفت، شاه محمودخان با پلانگذاری دقیق ابراهیم بیگ را طرف "امام صاحب" عقب زد و آنجا را به محاصره قوای عسکری درآورد. ولی درست در آنوقتیکه ایشان به حلقه محاصره درافتاده بودند، دوطیاره شوروی درفضا ظاهر شده شروع به بمباری نمود و گوشه محاصره را شکستاند و ابراهیم بیگ از آن استفاده نموده از رودآمو بطرف سرحد شوروی فرار کرد

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

و تعدادی از افرادش اسیر شدند که در آن جمله همکار بسیار نزدیکش بنام نعل بند نیز گرفتار شد.»
(سراج اسد الله: "رویدادهای مهم زندگی اعیحضرت محمدنادرشاه شهید"، صفحه 127 - 129)

میرغلام محمدغبار در جلد دوم کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" به گزارش مبسوطی در زمینه می پردازد و نکات دیگر موضوع را که اسدالله خان سراج از بیان آن طفره رفته، روشن می سازد و می نویسد: ابراهیم بیگ لقی از همکاران انورپاشای مشهور و جزء مخالفین شوروی بود که در سال 1920 بعد از زوال امارت بخارا به افغانستان هجرت کرد. او هنگام جلوس محمدنادرشاه (1929) برای حصول بیعت مردم ترکمن در ولایت قطغن فرستاده شد. ابراهیم بیگ از قطغن به میمنه رفت و با خلیفه قزل ایاق - پیشوای روحانی ترکمنان تماس قایم کرد و هر دو به فعالیت های ضد شوروی پرداختند. در این موقع شوروی بر علاوه صدور یک پروتست، یک تعداد قوای خود را با عبور از دریای آمو جهت سرزنش ابراهیم بیگ فرستاد و اینکار موجب بروز مشکلات روابط سیاسی بین دولتین افغان و شوروی گردید. وقتی حکومت افغانستان برای جلوگیری از کشیدگی سیاسی با شوروی در صدد خاموش کردن ماجراجویی های ابراهیم بیگ برآمد، اینکار مخالفت او را علیه دولت افغانستان بار آورد. دولت هر چند دولت کوشید او را دستگیر کند، اما همه کوشش های دولت بی نتیجه ماند.

غبار می نویسد: «ابراهیم بیگ از سال 1929 تا سال 1930 به زندگی متمرده دوام داد و مثل مرغی بین دام و قفس محصور ماند، معهذا او به هیچکدام تسلیم نشد... و با سواران سبکتاز خویش ناگهانی در قراء و قصبات ولایت قطغن میریخت و از مردم غیر مسلح، آذوقه و علوفه می گرفت و باز جای دیگر میکشید و اگر قشلاقی مقاومت می نمود، سرکوب میشد. همچنین اگر با قوای دولتی و تعاقب کننده بر میخورد، دلیرانه می جنگید و بدر میرفت. البته قوای منظم دولتی از محاصره کردن و دستگیر نمودن او عاجز بود. اینست که دولت از پایتخت شاه محمودخان وزیر حربیه را با یک هیئت عریض و طویل بغرض خاتمه دادن این ماجرا سوق نمود (قوس 1309). البته قوایی که در معیت وزیر حرب حرکت میکرد، طبق اصول قبول شده خاندان حکمران مرکبی بود از دسته جات حشری و آنهم مخصوصاً از مردم پاکتیا از قبیل وزیر، مسعودی، جدرانی و غیره. در پهلوی اینها عسکر منظم حرکت میکرد... با یک قوه کوچک اما مؤثرهوائی. شاه محمودخان شهرخان آباد را مرکز گرفت و یک دستگاه شدید نظامی و مطلق العنان را برپا ساخت. این دستگاه تمام ولایت قطغن را بحیث دشمن تلقی کرد و عملاً وحشت بیسابقه یی را ایجاد نمود، در حالیکه متمرده تنها ابراهیم بیگ و قوه کوچک هفت صد نفری او بود و بس.»

«شاه محمودخان که از قوس 1309 تا اسد 1310 مدت هشت ماه درین ولایت اقامت داشت. او به حیث برادرشاه و سپهسالار اردوی مسلح افغانستان چنان دستگاهی برپا کرد که با سلطنت مرکزی فرقی نداشت. این دستگاه بدون محاکمه و محکمه زندانهای جدید الاحداث خان آباد را از صدها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت بشمول زنان و مردان مالا مال نمود. شکنجه خانه ای پر از چوب و تازیانه و قین و فانه دایر گردیده کشتارها و اعدامهای دست جمعی بعمل آمد، تمام مصارف حشری و سپاه و دربار بالای مردم حواله گردید... زنان محبوس در سرای جمشیدخان مورد تعرض و هتک عصمت محافظین قرار گرفت. زنجیر و زولانه که در عصر امانیه قانوناً از بین برده شده بود (تنها قاتل آنهم از یک پای زولانه میشد و بس) مجدداً در گردن و پای محبوس انداخته شد. طرف این همه زجر و شکنجه، مردم قطغن یعنی اتباع دولت بودند که به گناه ابراهیم بیگ عاصی گرفته شده بودند، نه به گناهی که خود کرده باشند، زیرا ابراهیم بیگ مثل صاعقه در دل شب به قشلاقی فرو می افتاد و با زور آذوقه و علوفه

حاصل میکرد و بعد از مختصر استراحتی بجای دیگر میکشید. مردم یک ده قادر نبودند که از چنین دستبردی با دست خالی جلوگیری کنند و این خود در نزد شاه محمودخان گناه غیرقابل بخشش بود، درحالیکه در ابتداء حتی سپاه حشری و فوج منظم شاه محمود خان خود نیز از جلوگیری چنین حملات گوریلائی عاجز و ناتوان بودند... پس شاه محمود خان این عجز قوای خویش را در بستن و کشتن و شکنجه و تعذیب مردم غیرمسلح و بیگناه تلافی می نمود.» (برای شرح مزید دیده شود - غبار: افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد دوم، صفحه 74 - 81)

ابراهیم بیگ بطرف میمنه رفت و چون عرصه براو در آنجا نیز تنگ شد، ناچار در آغاز تابستان به قطغن برگشت و عاقبت در 1931 با عبور از دریای آمو داخل قلمرو شوروی شد. آژانس تاس خیر داد که دسته ابراهیم بیگ در 22 جون از بین برده شد و با اینصورت اغتشاش او که از جون 1930 آغاز گردیده بود، در جولای 1931 بعد از 14 ماه خاتمه یافت و شاه محمود خان در خان آباد جشنی بنام "فتوحات" برپا کرد.

در این مدت ده ماه حکمرانی شاه محمود خان نه تنها بر مردم فقیر و نادار قطغن فاحش بعمل آمد و دولت آنها را مجبور ساخت تا جو و علوفه اضافه از احتیاج خود را بسوزانند و از بین ببرند تا بدست سوارکاران ابراهیم بیگ نیفتد، درحالیکه آنها میتوانستند با فروش مواد مذکور خرچ زمستان خود را بدست آورند. علاوهً تحمیل اعاشه عساکر بر مردم بیچاره آنجا بار دیگری بود که توان برداشتن آنرا مردم نادار آنجا نداشتند، اما حکومت بزور بر آنها این فشار را تحمیل میکرد که گویا شیره جان آنها را می مکید. اگر این نوع فشارها بگذریم، شکنجه و زندان و حتی اعدام صدها نفر به جرمی که آنها مرتکب نشده بودند، استبداد و ظلمی فاحشی دیگر بود که بر مردم بیچاره وارد گردید. مردم قطغن زیر دو فشار در آن مدت خورد و خمیر شدند: فشار دولت و فشار ناشی از تاراج سوارکاران ابراهیم بیگ که با یک حمله همه دار و ندار مردم یک قریه را نابود میکردند. اینها همه فشارهای انفرادی بودند، و اما اثری بسیار منفی که این عملیات بوسیله قوای حشری بخصوص قوای قومی پکتیا صورت گرفت، موجب بروز عقده های قومی شد که از آنوقت تا حال باقیست و بروحدهت ملی بین اقوام افغانستان در ولایات شمال کشور رخنه بزرگ ایجاد کرد، همانطوریکه رویه حکومت در کوه دامن و کوهستان همچو نقاضت قومی را به میراث گذاشت.

غبارمی در زمینه به این موضوع اشاره میکند که: «مقدرات ولایات شمال مملکت در همین جا متوقف نماند و بزودی محمد گل خان مهمند در اوایل سال 1311 ش بحیث رئیس تنظیمیه ولایات شمال معین و اعزام شد،... در تمام ولایات قطغن، بدخشان و میمنه... تخم کینه و خصومت و تبعیض را در اذهان بکاشت و کشور را معناً به پرتگاه تقسیم و تجزیه و... کشاند. در اثر این سیاست تبعیضی، قضیه اقلیت اکثریت و تفرقه های زبانی، نژادی و مذهبی در کشور پدیدار گردید... این فجایع هرگز از طبع مردم افغانستان نشأت نکرده بود و این مردم اعم از پشتوزبان و دری زبان و ترکی زبان و غیره عملاً در مقدرات کشور، در غم و شادی شریک همدیگر بودند که نمونه بارز آنرا در تاریخ دفاع از کشور از تجاوز اجانب میتوان دید.» (مأخذ بالا صفحه 80)

بیمورد نخواهد بود که در این ارتباط از یک قسمت از بیانیه شاه امان الله غازی یادآوری کنم که در آخرین روز لویه جرگه 1303 در ارتباط با شورش سمت جنوبی به جواب یک تعداد وکلای لویه جرگه از ولایات مختلف که ابراز آمادگی کردند تا قوای قومی خود را برای سرکوبی شورسین آن سمت اعزام دارند، گفت: «از ابتدای این بغاوت الی الآن بهمه وزراء و مامورین معلوم و تمام

تیلیفونچی ها اطلاع دارند که برای وزیر حربیه و عموم قوماندانهای نظامی خود پیام داده ام و او شان را از تعرض نمودن و اذیت دادن و به کیفر رسانیدن این فرزندان نادان خود مانع شده ام و نگذاشته ام. البته اگر نقصاناتی برای شان رسیده است آنهم بصورت پیشقدمی و انتقام خواهی نبوده، زیرا نمیخواهم نیکی ها و احسان هائیکه با این قوم کرده ام، ضائع شود. چنانچه اگر خرابی شانرا میخواستم، در صورتیکه عموم علماء و فضلاء و سائر ملت افغانستان آنها را باغی گفتند و بر علیه آنها از قندهار و ترکستان و قطغن و بدخشان و سمت مشرقی و سائر نقاط مملکت افغانی اهالی شوریدند و اجازه گوشمالی و سرکوبی آنها را بکمال عذر و معذرت از حکومت خواستار شدند و هر فرد ملت از هر گوشه مملکت به بسیار جوش و خروش برای قتل و بریادی آنها حاضر و آماده اند، من جوش و خروش آنها را نمی نشاندم و بدانها اجازه سر زنش شانرا نمیدادم. بلی! من قطع نمودن این عضو ملت را تصمیم ننموده ام و نمیخواهم که آنها را تباه کنم، ورنه بیک لحظه عسکر دلیر و غیور مردانه ام که نام خدمت اسلامیت و ملت و مملکت و این خادم تانرا شنیده، جان خود را فدا میکنند، برباد شان میکند. بنابراین مسائلی که گفته شد و نظر به مقاصدی که بشمۀ از آن اشاره رفت، دست وزارت حربیه خود را گرفته ام که نگش نگش. بنابراین توصیه و هدایتم تا حال عسکر ماسوای مدافعه بآنها هیچ معامله و مقابله ننموده است. اگر تا آخرین مرحله دیدیم که این جهال اصلاح نشدند، خواهید دید که چه نشان شان میدهم.» (کتاب: "رویداد لویه جرگه دارالسلطنۀ 1303"، چاپ مطبعه سنگی وزارت حربیه، کابل، دلو 1303 ش، صفحه 389 - 390)

شاه امان الله غازی بدینترتیب مانع سهمگیری دیگر اقوام در سرزنش شورشیان سمت جنوبی گردید و آنرا در صورت لزوم صرف وظیفۀ عساکردولت خواند و نخواست تقاضت بین اقوام کشور را با اشتراک چند قوم بر علیه قوای شورشی سمت جنوبی ایجاد نماید و موجب برهم خوردن وحدت ملی گردد. اما متأسفانه سیاست کلی محمدنادرشاه از آغاز تا انجام سلطنت او بر همین اساس یعنی استفاده از یک قوم در برابر قوم دیگر استوار بود و برای سرکوبی قیامها و شورشها از قوای قومی سمت جنوبی کارگرفت که موجب بروز عقده های عمیق بین اقوام افغانستان گردید و آثار منفی آن تا سالهای سال باقی ماند.

شورش در پکتیا: باز هم کلام را از قول سردار اسدالله خان سراج آغاز میکنم. او می نویسد: «درخزان سال 1311 ش والا حضرت شاه محمودخان برای بازدید اقوام، سفری به سمت جنوبی در پیش گرفتند و چون اولین مسافرت شان بعد از فتح کابل بدان سمت بود، عدۀ از صاحبمنصبان جنوبی که برتبه های فرقه مشری و نائب سالاری نایل شده بودند، سپهسالار شاه محمودخان را همراهی میکردند. من نیز در این سفر در خدمت شان بودم. در گردیز اهالی آنجا و اقوامی که در نواحی گردیز بودند، از ایشان استقبال شایانی به عمل آوردند. در همین موقع اطلاع جمع شدن اشرار در انجیل و برپا کردن فساد و فتنه به سردار شاه محمودخان رسید، سپهسالار با فرستادن پیام، شورشیان را دعوت به صلح و صلاح کردند، ولی دامنه شورش گسترش پیدا کرده راه گردیز و خوست را به تهلکه انداخت. شورشیان از طرف شخصی به نام "لیونی فقیر" تحریک و تشویق می شدند. سپهسالار ناگزیر مفرزه ای را ترتیب داده برای سرکوب شورشیان فرستادند. مهاجمین پراکنده شدند، ولی وضع آرام نبود. اقوام جنوبی که از هر طرف برای ملاقات سپهسالار غازی آمده بودند، درخواست داشتند تا برای شان امر صادر شود که این فتنه را خاموش کنند. درین گیرودار کشته شدن غلام نبی خان چرخ از کابل تیلیفونی اطلاع داده شد، چون در کابل نبودم از جریان واقعه چیزی گفته نمیتوانم، بعداً شنیدم که در مسئله انجیل دست داشت، چنانچه بعد از کشته شدن وی، شورش در انجیل خاتمه یافت و شخص لیونی فقیر که محرک

اغتشاش بود، نیز دستگیر شد. مسافرت سپهسالار شاه محمودخان که دو هفته پیشبینی شده بود، نسبت به میان آمدن مسئله انجیل مدت دونیم ماه طول کشید. وضع روبه بهبود و امنیت و آرامش در سراسر مملکت برقرار بود.» (سراج، اسدالله: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، صفحه 129 - 130)

سراج مدعی است که هدف سفر شاه محمود خان به جنوبی بازدید از اقوام آنجا بوده است، درحالیکه حکوکت از وضع ناآرامی ها در آنجا قبلاً مطلع بوده و شاه محمودخان برای سرکوبی گویا "اشرار در انجیل و برپاکردن فساد و فتنه" با یک عده سران قومی که در ازای خدمت به محمدنادرشاه بدون سابقه نظامی به رتب فرقه مشری و نائب سالاری نایل آمده بودند، به آنولایت سفر کرد. سراج دلیل ناآرامی ها را همانطوریکه حکومت در کابل شایع کرده بود، بدوش غلام نبی خان چرخي انداخته و ادعا کرده که گویا بعد از قتل غلام نبی خان واقعه انجیل خاموش گردید. واما خود اسدالله خان اعتراف میکند که « سپهسالار ناگزیر مفرزه ای را ترتیب داده برای سرکوب شورشیان فرستادند. مهاجمین پراکنده شدند، ولی وضع آرام نبود.»

مقصد از واقعه انجیل همانا قیام قوم دریخیل جدران است که آنها از اول طرفدار اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی بودند و رابطه نزدیک با قوای قبایلی وزیر و میسود داشتند که آنها نیز طوریکه در مباحث قبلی به تفصیل بیان شد، برای همین هدف به داخل افغانستان قدم گذاشتند و با محمدنادرخان که در آنوقت در علی خیل جاجی اقامت اختیار کرده بود، پیمان علی خیل را امضا کردند و که در ماده 5 و 6 آن، موافقت کردند تا مشترکاً برای سقوط سقوی ها به جنگ بپردازند و بعد از فتح کابل سلطنت را به شاه امان الله و یا یکی از خانواده او بسپارند و تا آنوقت محمدنادرخان میتواند به حیث وکیل سلطنت ایفای وظیفه کند. اما وقتی کابل بیشتر بوسیله قوای مذکور فتح گردید، محمدنادرخان به عهد خود وفا نکرد و در مجلس سلامخانه طوری عمل شد که موجب رسیدن خودش به پادشاهی کشور گردید و اینکار موجب نارضایتی تعدادی از قوم دریخیل و نیز وزیری ها میسودی های آنطرف سرحد را بار آورد. البته یک تعداد وزیری های مقیم افغانستان به حمایت از محمدنادرشاه پرداختند و در سرکوب شورشها علیه رژیم جدید فعالانه اشتراک کردند.

میرغلامحمد غبار در این باره شرحی از شایعات دارد، می نویسد: «معلوم است که غلام نبی خان چرخي بمجرد ورود بکابل [20 میزان 1311ش] با جدرانیهای پاکتیا داخل مذاکره و مفاهمه سری شده و انتظار داشت که ایشان علیه سلطنت قیام مسلح آغاز نمایند و آنگاه مردم وزیرستان که از دشمنان جدی و سرسخت انگلیسها بودند، بقیام جدرانیها بپیوندند. اینوقت است که نادرشاه بسوقیات نظامی در پاکتیا می پردازد و از سپاه کابل میکاهد. البته صدای این قیام در تمام افغانستان می پیچد و اکثریت ناراضی ملت مستعد انقلاب میگردد. در چنین لحظه غلام نبی خان در پایتخت کودتایی ایجاد و سلطنت را معدوم مینماید و به روی خرابه آن دولت مجدد شاه امان الله را اعمار میکند.»

غبار با شرح گویا این پلان می افزاید: «اینست که در قدم اول، دریخیل جدران قدعلم و ششصد نفر مرد مسلح آن بمقابل حکومت قیام نمود. سلطنت که قبلاً از تمام نقشه های مخالفین خود مطلع بود، شاه محمود خان وزیرحرب را بعجله با قوای منظم به پاکتیا سوق نمود. روزنامه دولتی اصلاح در شماره 85 مورخ 6عقرب 1311 این خبر را باطلاع عموم رساند. قاید این قیام دریخیلیها در مرحله نخستین مردی بنام مستعار "لوانی فقیر" بود. شاه محمود قبل از آنکه بتعرض بپردازد، در گردیز مرکز گرفت و راه مفاهمه و مذاکره را با صرف بیشمار پول با سایر مناطق و عشایر آنولا باز کرد و تا دوماه

توانست که عده از خوانین مردمان: بی باخیل، منگزانهای جدران و گردیز، احمدزائیها، منگلیها، طوطا خیلها و زرمتمی ها را برضد دریخیلها در صف دولت قرار دهد، یعنی در بین مردم پاکتیا تفرقه و دشمنی ایجاد کند. آنگاه قوای ششگانه حشری با قوه نظامی دولت یکجا از چهار سمت شروع به تعرض نمودند. طوریکه جریده رسمی اصلاح درجی همین سال خبرداد: زنان و اطفال دریخیل مساکن خود را ترک کرده درجبال متواری شدند و شش صد نفر مردان مسلح دریخیل دست به شمشیر بردند، اما یکصد و بیست نفر بشمول لوانی فقیر اسیر شدند و بقیه در زیر بمبارد قوی تباہ گردیدند. قوای دولت مساکن و مزارع دریخیلها را در طول دوازده میل بمباران و تباہ نمود و در ظرف سه ساعت قیام کنندگان نابود شدند و خوانین و حشری های پکتیایی انعام و مکافات حاصل نمودند. شاه محمودخان اعلام کرد که دریخیلها همدست غلام نبی خان چرخي بودند. یکماه بعد ازین حادثه درحوت 1311ش بقیه السیف دریخیلهای جدرانی با قوه امدادی مردم وزیرستان یکجا قیام نمودند و به استقامت خوست حرکت کردند. سلطنت پیش بین و مطلع بود و با تمام قوای خود و حامیان خود بدفاع پرداخت. درجنگهای که بعمل آمد قوای توپخانه و هوایی دولت توانست قیام کنندگان را ازخوست بعقب نشینی مجبور نماید.» (غبار: "افغانستان درمسیرتاریخ"، جلد دوم، صفحه 118 - 119)

داکتر عبدالرحمن زمانی دراین باره نقش غلام نبی خان چرخي دراین قیام می نویسد که: «خانواده محمدنادرشاه برای توجیه این اقدام حتی به انگلیسها نیز راپور غلط داده بودند که گویا غلام نبی خان چرخي دراین موضوع نقش داشته است، درحالیکه او درمدت 26 روز [که از ورود او ازخارج به کابل می گذشت ودراین مدت سخت زیرمراقبت دولت قرارداشت] نه قیامی را براه انداخته میتوانست، و نه هم "دوران خان" [همکار نزدیک غلام نبی خان کاری راز پیش برده میتوانست]، زیرا دوران خان یکجا با او [غلام نبی خان] اعدام گردید.» (زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، پاورقی صفحه 537) [در موضوع قتل افتضاح امیرغلام نبی خان چرخي بعداً به تفصیل بیان میگردد.]

غباردرعین زمان به نکته دیگری اشاره میکند و می نگارد: «مردم جاجی کسانی بودند که محمدنادر خان را دربین خود مسکن و نان و مرد و صلاح [سلاح] دادند تا برسقویها غلبه نمود و برتخت شاهی نشست. معهداً وقتیکه عده ازخوانین جاجی به شاه محمودخان درخفا مراجعه کردند و گفتند: "بین مردم جاجی و مردم منگل ازسالها منازعه در سربیک پارچه زمین کوهی دوام دارد و تاحال چند صد نفر ازطرفین کشته شده است وهنوزیکصد و چند خون دیگر مردم منگل از ما خواهانند و ما تقریباً دوصدخون بالای آنها طلب داریم و شب و روز درکمین یکدیگریم. حالا از شما محرمانه خواهش میکنیم که شما بنام دیدن پاکتیا سفری بولایت ما نمائید و درمجلسی بزرگ ازسران اقوام، قضیه ما و منگل را طرح و فیصله کنید که آینده نزاع و خونخواهی در بین طرفین نباشد و ما جاجی ها شما را وکیل میگیریم و تمام مصارف این سفر و مجالس را قبلاً به شما میدهیم که شما بنام خودمصرف نمائید..."; شاه محمودخان که اتحاد مردم ولایت را مخالف پروگرام سلطنت میدانست، درظاهر امر بمقابل بزرگان جاجی لیت و لعل بسیارنمود، ولی هرگزوعده خود را درعمل وفا ننمود.» غبار درادامه می افزاید: «این تنها نبود، وقتیکه دریخیل های جدران ضد سلطنت قیام کردند، دولت سایرکشایر پاکتیا را علیه دریخیل ها سوق و استخوان شکنی و خصومت داخلی را درآن ولایت تشدید نمود.» (غبار: "افغانستان درمسیرتاریخ"، جلد دوم، صفحه 82)

(ادامه دارد)